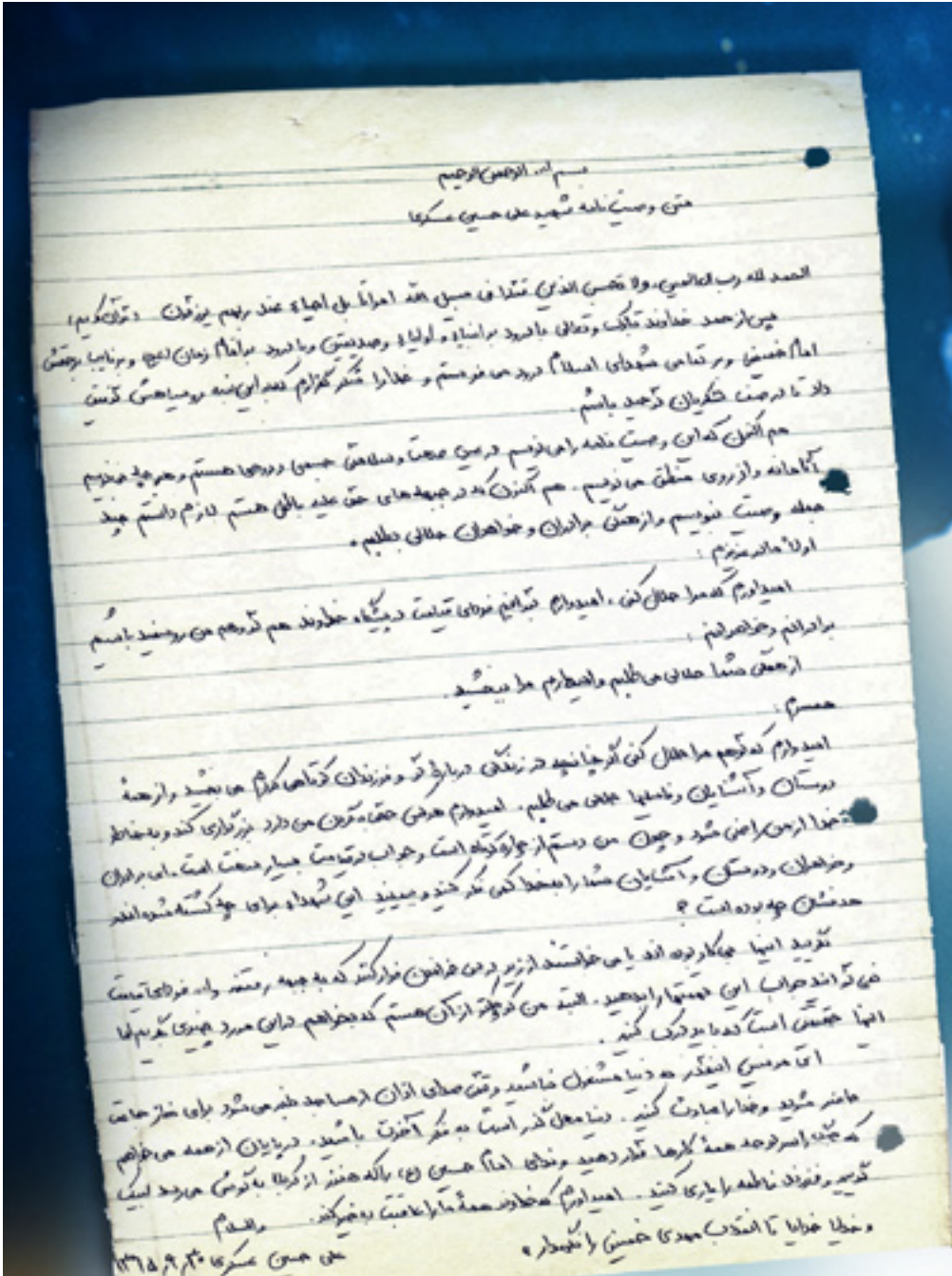


گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید علی حسین عسکری که در کربلای ۴ مفقودالاثر و در کربلای ۵ تشییع شد

# پیکر ۱۳ روز در آب و زیر آتش دشمن بود

صغری خیل فرهنگ

دعای همیشگی اش پیروزی اسلام و آرزوی شهادت بود. در جبهه هر کاری از دستش برمی آمد، دریغ نمی کرد. فرقی هم برایش نداشت چه کاری باشد. در عملیات والفجر مقدماتی، بیسیمیچی و در عملیات کربلای ۴ غواص بود. فقط نیتش پیشبرد اهداف عملیات بود. خودش را شرمند خون شهید می دانست. شهید علی حسین عسکری، ساکن کرج بود و همراه نیروهای لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) به جبهه اعزام شد و در طول پنج سال حضورش در جبهه و شرکت در چندین عملیات، یک بار از ناحیه پای چپ دچار مجروحیت شد اما پس از بهبودی دوباره به جبهه بازگشت. شهید علی حسین عسکری بسیار عاشق بچه‌های محل شان در روستای دقوق آباد فرسنجان بود. آن قدر که در زمستان ۱۳۶۵ به عنوان غواص در عملیات کربلای ۴ حضور یافت و در شلمجه مفقودالاثر شد و پیکرش ۱۳ روز در آب، زیر حمله و آتش دشمن باقی ماند تا همزمان با عملیات کربلای ۵ تفحص شود و همراه با رفقای شهیدش که در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسیده بودند تشییع شود. در کرمان با عباس حسین عسکری برادر شهید علی حسین عسکری که خود از رزمندگان دوران دفاع مقدس بود همراه شدیم تا از سیره و سبک زندگی برادرش برای ما روایت کند. او میان روایت‌هایش از حس جاماندگی اش از قافله شهیدا هم برامان گفت. ما حاصل هم‌کلامی ما با او را پیش‌رو دار بد.



## در آینه خاطرات

محمدحسین ملکیزاده

**(دوست شهید)**  
هر وقت دنبال علی بودیم، او را در مسجد پیدا می کردیم. عاشق روحانیت بود و خودش هم شخصیتی روحانی داشت. متواضع، کم حرف و متدین بود. با آن که از طبقه پایین جامعه بود اما از پیشکسوتان کمک به ضعف بود. آخرین دیدارمان را فراموش نمی‌کنم. آمده بود در مغازه‌ام برای خداحافظی که در دلش را هم برایم گفت. دلگرم بود از کسانی که همه چیز را خلاصه در مال دنیا می‌دیدند. برایم تعریف کرد که رفته بود پیش یکی از آشنایان برای خداحافظی، اما او گفته بود: «تا موقعی که کار دارید اینجا مشغول کار هستید وقتی کار ندارید به جبهه می‌روید» این حرف، برای علی بسیار سنگین بود.

محمدحسین عسکری

**(برادر شهید)**  
در جبهه، هر کاری از دستش برمی آمد، دریغ نمی‌کرد. فرقی برایش نداشت. مثلاً مدتی در پشت جبهه، ماشین نوبسی کرد. در عملیات والفجر مقدماتی، بیسیمیچی و در عملیات کربلای ۴ غواص بود. مهربانی و روی خوشش زبانش همه بود. نسبت به همسرش به قدری مهربان بود که برخی آن را زیادروی می‌دانستند خودش را شرمند ز خون شهیدا می دانست و هر وقت از جبهه بازمی‌گشت به خانواده‌هایشان سر می‌زد تا دل کودکانشان را شاد کند. با آنکه از کودکی خوش اخلاق و متواضع بود، اما هر روز که از حضورش در جبهه می‌گذشت، تغییر و تحولاتش محسوس تر می‌شد. آن قدر در دوری دوستان شهیدش گریست تا بالاخره به آنها پیوست.

علی قربانی

(دوست و همکار شهید)

من و علی ۱۰ سال با هم دوست و همکار بودیم. مسجد و مجالس مذهبی عامل تشدید و رفاقتمان بود. در طول آن ۱۰ سال، هرگز او را عصیان ندیدم. علی همیشه مراقب بود تا هیچ وقت تصمیم اشتباه نگیرد. سختی‌ها را با او تحمل می‌کردم و او هم همیشه مرا تشویق می‌کرد.

علت بیرون آمدن از مغازه را اینگونه برام بازگو کرد: «حاجی (صاحب مغازه) خاطر مرا می‌خواهد و کارم را قبول دارد اما من به هیچ وجه نمی‌خواهم دروغ بگویم. اگر دروغ نگویم، باعث رسوایی صاحب مغازه می‌شود و اگر دروغ بگویم، منافع او در خطر می‌افتد. من نمی‌خواهم برای آباد کردن دنیای کسی دیگر، جهنم را برای خودم بخرم.» او بسیار به خانواده‌اش توجه داشت و حاضر نبود به قیمت دروغ گفتن کار کند. هر بار که از جبهه برمی‌گشت، دو ماه کار می‌کرد و پس‌اندازی برای کمک به خانواده‌اش جمع می‌کرد. سپس دوباره به جبهه می‌رفت. این چرخه ادامه داشت؛ سه ماه کار می‌کرد، نیازهای خانواده‌اش را تأمین می‌کرد و دوباره به جبهه بازمی‌گشت. او سه فرزند داشت و تنها در آمدش از همین کارش بود. هیچ منبع درآمد دیگری نداشت.

## اهل مطالعه و تدبر

مادر خانواده‌ای رشد پیدا کرده بودیم که فرانش دینی و اسلامی توجه خاص داشتند از این رو علی حسین علاقه زیادی به مطالعه کتب مذهبی از جمله تفسیر المیزان، تفسیر نمونه، نهج البلاغه، کتاب‌های استاد شهید مرتضی مطهری و کتاب‌های مرحوم شهید دستغیب داشت. همین علاقه باعث شد بعد از شهادت وقتی از طرف بنیاد شهید به خانه‌شان رفته بودند به همسرش گفته بودند، عکس‌های شهید را در لباس روحانیت نذارید؟ آنها را بین این تصاویر نمی‌بینیم، همسرش پاسخ داده بود ایشان جگوار بود، مدتی هم در مغازه کار می‌کرد. او بیشتر کتب دینی را داشت. بسیار تیزهوش بود. بین ما پنج برادر هم استعدادش بیشتر و هم اطلاعات و علم مذهبی‌اش از همه ما زیادتر بود. ایشان طوری زندگی می‌کرد که وقتی شهید شد، بنیاد فکر می‌کرد او طلبه است. علی حسین به فرهنگ عربی و زبان عربی آشنایی داشت.

## پاداش یادگیری قرآن

علی حسین در زمان رژیم پهلوی (طاغوت) تحصیل می‌کرد، دوره‌ای که آموزش قرآن در مدارس بسیار کم‌رنگ بود و به ندرت تدریس می‌شد. در آن زمان، آموزش قرآن بیشتر به صورت سنتی و در مکتب‌خانه‌ها انجام می‌گرفت. پدر با تشویق و دادن جایزه‌های کوچک مانند مبلغی اندک، او را به یادگیری قرآن ترغیب می‌کرد و علی حسین را نزد یک ملا می‌برد تا قرآن را به شیوه قدیمی بیاموزد. این روش آموزش که در مناطق محلی مانند استان یزد رایج بود، شامل یادگیری روخوانی و حفظ قرآن به شیوه‌ای ساده و روان بود. پدر همیشه می‌گفت اگر قرآن را یادگیری و ملا قرآن خواندنت را تأیید کند، من به شما جایزه می‌دهم. حقیقت این بود که پدر برای یادگیری قرآن و تربیت دینی فرزندان‌ش اهمیت زیادی قائل بود. برادرم استعداد خوبی داشت، بعد از مدرسه، قرآن را تمرین می‌کرد و همیشه در این زمینه پیشتاز بود. تشویق‌های پدر، نه تنها روی او، بلکه روی همه خواهر و برادرها تأثیر گذاشت و باعث شد راه درست را در پیش بگیریم. بعدها ما و برادرمان به مسجد و جبهه پیوستیم. من هم به عنوان خادم الشهداء و خادم مسجد، راه خدمت به دین و جامعه را ادامه دادم. همه اینها از پرکت رزق حلالی بود که پدرم برای اهل خانه فراهم می‌کرد. ما از آنها الگو گرفتیم و راه‌شان را ادامه دادیم و امیدواریم پایان کارمان عاقبت بخیری باشد.

## فعال انقلابی

ما امام خمینی (ره) را نمی‌شناختیم و حتی اسمش را هم شنیده بودیم، اما برادرم رساله‌ای از ایشان را که همراه داشت، برادرم فعالیت سیاسی داشت و رساله‌های آیت‌الله خونی و گلبایگانی را هم در اختیار داشت. آن زمان برادرم به این مسائل آگاهی داشت و ما از طریق او با این موضوعات آشنا شدیم. بعد از پیروزی انقلاب، به این فکر کردم که افرادی که در زمان حکومت طاغوت فعالیت انقلابی می‌کردند، خیلی جرئت داشتند. اگر کسی رساله‌های انقلابی همراه داشت، مجازات سختی در انتظارش بود.

## غواص کربلای ۴

با آغاز جنگ تحمیلی، علی حسین اولین رزمنده خانواده ما شد که به جبهه رفت. او شغل گیجکاری را رها کرد و در حالی که ۲۷ بهار از عمرش می‌گذشت همراه با نیر‌وهای لشکر ۱۰ سیدالشهدا (ع) به جبهه اعزام شد. او در طول پنج سال حضورش در جبهه و شرکت در چندین عملیات، یک بار از ناحیه پای چپ دچار مجروحیت شد اما پس از بهبودی دوباره به جبهه بازگشت و سرانجام در زمستان ۱۳۶۵ که به عنوان غواص در عملیات کربلای ۴ حضور یافته بود، به شهادت رسید و مفقودالاثر شد. وقتی خبر شهادتش را برای ما آوردند گفتند نتوانستیم پیکرش را به عقب منتقل کنیم، اما از شهادت‌اش ایمانمان داشتند. با آغاز عملیات کربلای ۵ پیکر برادرم که لباس غواصی بر تن داشت، شناسایی شد. پیکر علی حسین ۱۳ روز در آب زیر حمله و آتش دشمن بود. ابتدا یک مراسم تشییع در کرج برای او برگزار کردند و بعد طبق وصیتش او را به فرسنجان فرستادند تا همراه شهیدای کربلای ۵ محل دقوق آباد تشییع و در کنارشان به خاک سپرده شود. وقتی پیکر شهید را برای ما آوردند، لباس غواصی به تن داشت.

پس از اعزام علی حسین، دو برادر دیگرمان نیز راهی جبهه شدند. برادر دوم یک بار بیشتر به جبهه نرفت، اما برادر سوم، شش ماه هم در لبنان به عنوان بسیجی خدمت کرد و بیش از دو سال نیز در جبهه‌های داخلی خدمت‌مان حضور داشت.

## راه‌اندازی صندوق خانوادگی

زمانی که برادرم در قید حیات بود یک صندوق خانوادگی‌ای بین برادرها، دوستان نزدیک و آشنایان راه‌اندازی کرد. ایده این بود که هر کس به اندازه توان خود، مبلغی مثل ۱۰ هزار تومان یا ۱۰۰ تومان در این صندوق مشارکت کند. پس‌انداز این مبلغ برای حل مشکلات خانواده استفاده می‌شد، مثلاً برای عروسی، هزینه‌های بیمارستان یا مراسم دیگر. این مبلغ به صورت وام به اعضای مشارکت‌کننده داده می‌شد. این کار نیک و خیر هنوز هم بین ما برادرها ادامه دارد و به عنوان یک راه‌حل مفید برای کمک به یکدیگر باقی مانده است.

ما خیلی مشتاق حضور در جبهه بودیم، اما کتاب و طعنه‌های برخی اطرافیان از ارمان می‌داد. وقتی برای اعزام به جبهه به پایگاه بسیج می‌رفتم، نگاه و بوزخند تمسخرآمیز افرادی که سا را می‌دیدند، ناراحت‌مان می‌کرد. اما هیچ کدام از این رفتارها نتوانست خلی در اراده ما ایجاد کند. ما مسیرمان را انتخاب کرده بودیم. علی حسین در وصیتنامه‌ای که در ادامه به آن اشاره می‌کنیم، به افرادی که می‌گویند «بیکاری به جبهه می‌روید» پاسخ داده و تأکید کرده است جبهه جای تفریح نیست، بلکه جایی است که باید جان خود را به دست بگیرید و مقابل دشمن بایستید. باید در روز قیامت پاسخگوی اعمال خود باشید. ایشان در دوران قبل از انقلاب تا حدی درگیر مسائل سیاسی بود و در گروه‌های سیاسی شرکت داشت، اما این موضوع برای بسیاری از اطرافیان‌ش ناشناخته بود و تنها پس از شهادت او و بررسی دست‌نوشته‌هایش مشخص شد.

## ما جاماندگان قافله عشق

من سال ۱۳۵۷ به خدمت سربازی رفتم. دو ماه پایانی خدمتم را در دولت موقت بازرگان گذراندم. خدمت که تمام شد به دقوق آباد آمدم و به پیشنهاد خانواده ازدواج کردم و تشکیل خانواده دادم و برای زندگی به یزد رفتم. سه سال ساکن یزد بودم که با آغاز جنگ همراه با نیروهای لشکر ۴۱ ثار الله (ع) به جبهه اعزام شدم. اولین عملیاتی که من در آن حضور داشتم، عملیات والفجر مقدماتی بود. ما جاماندگان قافله عشق؛ قافله‌ای که خوشدان را به کاروان کربلاییان رساندند. ما روزها و شب‌های زیادی را در جبهه گذرانیدیم. روزهای پرخطرهای که حالا حسرت از آن یاد می‌کنیم و حسرت جدایی از رفقای شهیدمان را می‌کشیم.

## فردای قیامت نمی‌توانید جواب دهید

برادرم دقتی داشت که اصطلاحات زبان و لهجه منطقه دقوق آباد را همراه با ترجمه فارسی‌اش در آن نوشته بود. بعد می‌دانم هنوز آن دفترچه مانده باشد اما از او وصیتنامه‌ای بر جای مانده که مربوط به روزهای قبل از عملیات کربلای ۴ است. او در وصیتنامه‌اش نوشته است: «گویند اینها بیگار بودند یا می‌خواستند از زیر درس خواندن فرار کنند که به جبهه رفتند و الله فردای قیامت نمی‌توانید جواب این تهمت‌ها را بدهید. البته من کوچک‌تر از آن هستم که بخوام در این مورد چیزی بگویم اما اینها حقیقتی است که باید در کتب کنید. ای مؤمنین این قدر به دنیا مشغول نباشید. وقتی صدای اذان مساجد بلند می‌شود برای نماز جماعت حاضر شوید و خدا را عبادت کنید. دنیا محل گذر است، به فکر آخرت باشید. در پایان از همه می‌خواهم جنگ را سرلوحه همه کارها قرار دهید و ندای امام حسین (ع) را که هنوز از کربلا به گوش می‌رسد لیبک گویند و فرزند فاطمه را باری کنید. امیدوارم خداوند همه ما را عاقبت بخیر کند.» البته رفتار و خلقیات او برای ما وصیتنامه عملی است. وصیتی که می‌تواند چراغ راه باشد. امیدوارم بتوانیم ادامه دهنده راه شهیدان باشیم و یاد و نام‌شان را با عمل به توصیه‌های اخلاقی‌شان زنده نگه داریم.



شهید علی حسین عسکری نفر دوم نشسته از سمت راست

شهید علی حسین عسکری در کنار هم‌رزش